

دیارها

ای خراسان ای دیار بی قرین

کو قرینی بر تو در روی زمین

ای خجسته پیر دانای زمان

وای بدانشگاهها روزی رسان

وه عجب زیباست اقطار فرنگ

دلبران و دلربایان، شوخ و شنگ

آبها چون ژاله شفّاف و زلال

دیده‌ها عاری ز زنگار ملال

باغها و راغها مثل بهشت

تپه و ماهورها در زیر کشت

لندن و پاریس و برن و مادرید

خرم و زیباست همچون صبح عید

زیر هر چتری غنوده دلبران

آنچه ناپیداست، پیدا زیر آن

هر یکی فارغ ز یک دانشکده

تکیه بر کرسی یک دانش زده

هر یکی در فن خود صاحب نظر

هر یکی در ناز و نعمت غوطه‌ور

هر یکی در حرفه خود اوستاد

ای خوش آن کاین حرفه‌ها را داد یاد

هر یکی غرق رفاه و عیش و نوش

از حُرم عشق و جوانی باده نوش

ماه منظر، نا ر پستان، خوش ترانش

ایمن از بیگاری و رنج معاش

شهرشان زیباترین شهرها

آیشان از بهترین نهرها

خانه‌هایشان ایمن و آراسته

شسته رفته مو بمو پیراسته

فروغ شرق

ای دریغا گر که در این شهرها

نیست جانها روشن از نور صفا

ای فسوسا گر که در این سینه‌ها

این عروسک‌ها بَر آئینه‌ها

گر که نوری از فروغ شرق نیست

نور جان شرقیان از برق نیست

نور جان شرقیان نور خداست

نی ز ترکیبات کاله و کهریاست

منیع این نور فیض کبریاست

گر ز «سینا» یا که از غار حراست

تافته از مشرق المانوار عشق

گرم کرده رونق بازار عشق

نوری از بیت‌المقدس تافته

نی ز گنج تیره مجلس تاغته

این فروغ از نور بالا تاغته

نَز چراغ برق نیرو یاغته